

تحول انقلاب از کمیت به کیفیت

«پیروزی انقلاب اجتماعی از آن کیفیتی نیست که آن را به وجود می آورد. پیروزی انقلاب از آن کیفیتی است که آن را اداره می کند»
«خلیل ملکی»

وجود کانونهای مختلف قدرت و فقدان برنامه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مشخص، قادر به مهار کردن بی نظمی و طغیان و سرکشی در طبقات مختلف جامعه نیست.



یکشنبه سیزدهم خرداد ماه ۱۳۵۸

نویسنده: علی اصغر حاج سیدجوادی

امام در نامه ای خطاب به آقای رفسنجانی پس از سوء قصد نسبت به جان او نوشته بودند که: «وقتی ماموران رضاخان مدرس را با تیر زدند مدرس در میزخانه به آنها گفت که به رضاخان بگویند مدرس زنده است» و من در اینجا می خواهم خاطره دو مرد بزرگ دیگر تاریخ ایران را زنده کنم. وقتی دولت تزاری روسیه یعنی یکی از دو

آرایش یا پیرایش؟

دادگستری را چگونه می توان همگام انقلاب کرد؟ - اکنون بیش از هر چیز به نظم احتیاج داریم، چون عدالتی که در جستجوی انیم تنها در سایه نظم به دست می آید

نوشته: دکتر ناصر کاتوزیان

تا آنجا که به یاد داریم، هرگاه سخنی از اصلاح دادگستری به میان آمده است، وزیران خیر اندیش در آغاز دست به تصفیه قضات زده اند سپس چند ماهی از قوانین آئین دادرسی را تغییر داده اند، بدین پندار که رنگ از شمشیر عدالت می زباید و موانع حاکم را از پیش پابری دارند. تاکنون همه اصلاحات بدین گونه جنبه منفی داشته است. صالحان چنین کردند و طالحان نیز همین شیوه را ادامه دادند. گونی بنای دادگستری ما از ابتدا برای خراب شدن ساخته شده است و نیاز به تعمیر و ترمیم ندارد. ولی، اکنون که چند دوره از این گونه اصلاح ها را پشت سر گذارده ایم، جای آن است که نتیجه را از خود ببریم و صادقانه به آن پاسخ گوئیم. آیا از این پیرایش ها نتیجه مطلوب را گرفته ایم؟ آیا دادرسی ها با هر اصلاحی سریع تر و عادلانه تر انجام شده است؟ آیا بی اعتنایی به تعمیر معنوی عدالتخانه به ناتوانی قوه قضائیه و تزلزل حکومت قانون نینجامیده است؟ پس چرا هنوز هم به راه خود ادامه می دهیم و از درمان دردهای واقعی این دستگاه غافلیم؟ آیا هنوز هم تردید داریم که زبونی این دستگاه نشانه سستی حکومت قانون و توان و نیروی آن سز راه خودکامگی و هرج و مرج است؟ دادگستری ما سال ها است که به دلایل گوناگون مورد حمله و تحقیر دولت ها قرار گرفته است و آنان که نمی خواسته اند قانون حاکم بر روابط عمومی باشد و عدالت ضابطه تنظیم این روابط قرار گیرد، گستاخانه بر پاسداران قانون و

هنوز سازمان سیا شاه سابق را حفظ می کند. در صفحه ۳

مطالبات آن را قبول کند. مصمصام السلطنه رئیس الوزرا احساس کرد که برای بحث و مذاکره در باب اولتیماتوم روس وقت کافی باقی نمانده است. نزدیک ظهر هنگامی که وقت اولتیماتوم در شرف انقضا بود اظهار کرد که وکلا به دولت اختیار کامل بدهند تا دولت التیماتوم روس را قبول کند. تقاضای دولت از مجلس در سکوت قرائت شد بعد از ختم آن سکوت و بهت انجمن بر همه حضار حکمفرما شد که هفتاد و شش نفر وکلای حاضر در جلسه از پیر و جوان و علما و پیشوایان مذهبی و وکلای عدلیه و اطبا و شاهزادگان درجای خود مثل اشخاص سکنه کرده باقی و بی حرکت ماندند. در این هنگام که وقت سرعت و بی خبر می گذشت یکی از وکلا که عالم محترم اسلامی بود بقیه در صفحه ۴

این لحظات تاریخی و سرنوشت ساز را چنین توصیف می کند! «..... روز اول دسامبر ۱۹۰۹ میلادی - ۱۳۲۹ هجری قمری کمی قبل از آنکه موعد چهل و هشت ساعت ضرب الاجل روس که برای قبول مطالبات و دعای خود معین کرده بود منقضی شود کابینه نظر خود را در مجلس علنی اظهار نمود تا رضایت قانونی مجلس را بر طبق تصمیمی که گرفته بود جلب نماید. یک ساعت قبل از ظهر محوطه و عمارت پارلمان از انبوه مردم منتظر و مضطرب پر بود و نیز جایگاههایی که برای تماشاگران در مجلس معین شده بود از رجال ایران و وکلا عدلیه و اعضای سفارتخانه های خارجی پر شده بود زیرا که ظهر همان روز سرنوشت ایران از حیث استقلال و ملیت معلوم میشد. دولت مصمم بود که ضرب الاجل روس و

۱۵ خرداد نقطه عطف تاریخ معاصر ایران

رسته باشد و پیرش همراه با دهانی موسمی از غرب آمده باشد. حریف ریشه ای کهن در خاک داشت. و با فرهنگ قومی و ملی دیرینال مردم پیوند خورده بود. منعم و رهبری آن درست مرضی بود «حسینی» و مبارزه که شهادت را در میدان به کنار آمدن و زنده ماندن ترجیح می داد. در شروع شکل گرفتن توتالیتراریسم، آیت اله خمینی از قم با دوشخزانی تعیین کننده به نظام جدید وابسته به امپریالیسم و طرحرزی شده به دست شاگردان مکتب مارکسیسم «نه» گفت. طنین این «نه» در زیر کبد مساجد پیچید و توده واقعی مردم را به میدان مبارزه کشید که تا آن روز هیچ حزب و گروه از غرب آمده ای نتوانسته بود به میدانشان بکشد. مقاومت اوج گرفت و استبداد تازه نفس را به خشم آورد. روز پانزدهم خرداد ۱۳۲۲ مردم به حرکت آمدند و «خسینی، خمینی، نایبه دشمنانته قضای شهر را گرفت و درگیر سلسلهها و به گفته ناظران خارجی شهر را کشته در خیابانهای تهران، ولی دولت عرضی نشد. تصور می کردند که میخ را کوبیده اند رهبر مقدسی، ملی و سیاسی مردم را تبعید کردند. ولی خوبی که ریخته شد بهال آزادی مردم را آبیاری کرد نه رهبر در تبعید از رهبری دست نداشت و نه مردم کنار کشیدند. ارا به توتالیتراریسم سرعت گرفت نوگرانی تازه نفس از همان مکتب به خدمت گرفته نشد. طراحان سیاسی حکومت زور تازه نفس هائی بودند چون چهریانه، آزموها، لاشتی ها و نیکخواهها که تبلیغات خود را در آن حزب مارکسیستی وابسته گرفته بودند. ماروخانه غرب داروهای متعفن و محرک و مطوری را برای مداوی امراض غربی و در برابر تشویرها وایدئولوژیهای غربی و غیره می ساخت. هیچ حزبی نتوانسته بود در برابر سوزی چون ایران پاسی بچند میلیون جمعیت داشته باشد. «حزب الله» با پشت و چهار هزار مسجد و دروها و عدهای نزدیک همین رف. حسینیه ها در دستهای تبدیل به مراکز مقاومت شد چیزی که کارشناسان آمریکا و اسرائیل و روس و چین نمی شناسند. نهالی که در پانزدهم خرداد ۱۳۲۲ کشته شد، در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ به نمر تسته، با تکیه بر زمین مساجد فرهنگ یوسی و تلاش مردم و باغبانی امام پانزدهم خرداد را روز جنبش فرهنگ خود در برابر فرهنگ استعماری، روز مقاومت و روز شروع پیروزی بنامیم و با واقع بینی و تکیه بر این فرهنگ و واقعیتها بدون بشری را در روز پیروزی مردم مبارز و ستیزه خود هرک کیم و به یاد داشته باشیم که در نقطه شروع مبارزه برای سلطنت جامعه ای آزاد و غیر وابسته ایستاده ایم.

در منحنی قدرت و ضعف شاه سابق. از سال ۱۳۲۰ یعنی شروع سلطنتش به اینسو، بر نقطه های فراوانی می توان انگشت گذاشت، اما روز پانزدهم خرداد ۱۳۲۲ نقطه عطف قابل توجه این منحنی است. روحانیت ایران پس از پشت سر گذاشتن ضربه های علنی دیکتاتوری رضاشاه در دوران آشوب و جنگ بعد از شهریور ۲۰ دوباره به تجدید سازمان پرداخت و توجه ترس خورده مردم ایران را برانگیخت. اما طی این دوران تا سال ۱۳۲۲ کم و بیش به موازات قدرت سلطنت حرکت می کرد و خود را از مخالفت در مسائل حاد سیاسی که در سرشت تشیع است برکنار نگاه میداشت. تجربه تقویت نهضت برای ملی کردن نفت نیز که یک شاخه از روحانیت را به پشتیبانی از شعارهای سیاسی و اقتصادی دولت و مردم کشید. متأسفانه دیری نپایید و با جدایشان آیت اله کاشانی از دکتر مصدق باز روحانیت را به خط موازی خود کشاند. تا پیش از سال ۱۳۲۲ هر بار که شاه و نیروی طرفدارش ضربه ای به جنبشهای مردمی میزدند و چهره کریمه دیکتاتوری را می نمایانند، دیکتاتوری آنان موه برداری از معجون استبداد شرقی با اضافه عواملی از دیکتاتوری قرن نوزدهم غربی بود. دوسر حوادث پشت وپوساله سلطنت شاه سابق بر این بود که شاه ماسک مشروطیت را به چهره داشته باشد و خنجر استبداد را زیر پای خود پنهان کند. آمدن و رفتن دولتها اگر چه غالباً میل و تصمیم شاه و اطرافیانست بستگی داشت، ولی ظاهر قصبه چنین بود که هر وقتی پس از چند صباح حکومت خشم مردم را برمی انگیزد، مردم به خیابانها می ریختند و تظاهرات و اعتراضات می شد و آنگاه که در اثر برخورد مردم و نیروی انتظامی شاه خوبی ریخته میشد شاه برای برکنار نگهداشتن طامری خود از خونهای حادثه، دولت را عوض می کرد. آخرین تجربه اینچنینی، تجربه تظاهرات معلمان تهران و شهادت دکتر خاتمی بود. امیرانداله علم رفیق نزدیک شاه چند سال بود که برای در اختیار گذاشتن گروهی تازه نفس تلاش می کرد. دسته ای از اعضای سابق حزب توده را در این راه به خدمت گرفت تا به تصور خود با اصلاحه چه مخالفین از یاب خود را به زانو در آورند. کابینه علم ترکیبی بود از پیر غلامان سابق و نکره غلامانی که در حقیقت برنامه ریزان سیاست او بودند. این تازه غلامان طرمی تازه تر را پایه گذاشتند و استبداد آزمایش شد کلاسیک را کنار زدند. زمینه در توتالیتراریسم حکومت در دوره دولت امیرانداله علم فراهم شد. باید عادات گذشته را از سر مردم می انداختند و رسوم تازه را جانشین می کردند. آزمایشی تازه و طرمی شد. اول باید گستر کرد دولت را عوض نکرد ولی این بار حریف خوب و مستعد و گروهی نبود که تلافی از زمین

در کلوب اقبانوس، شام گاهان که چراغها خاموش می شود، ناگهان سرو کله افرادی با تفنگهای اتوماتیک پیدا می شود که زمین تیس را محاصره می کنند و به مراقبت سخت از انبوه درختهای اطراف می پردازند. ولیمهد تازه حوساعت دوس تیس خود را تمام کرده است و عرقریزان به دنبال توپ می دود.

ناگهان در گوشه زمین تیس آشفتنگی و جنب و جوشی به چشم می خورد. مرد لاغر اندامی که شلوار و لباس تیس تنگ و چسبانی به تن دارد پدیدار می شود. دستکش سفیدی، به دست کرده است و وسایلی که همراه دارد، یک واکی تاکی (دستگاه فرستنده و گیرنده ارتباطی)، یک تفنگ و یک کلت است. از سایه به قسمت روشن زمین وارد می شود و سراغ همبازی خود آقای جهان آنتوناس را می گیرد و با او بازی بی هدف و کوتاه مدت خود را که هیچوقت به یکساعت نمی رسد، آغاز می کند.

بازی آنان هیچگونه شور و هیجان و لذتی ندارد و فقط یک سرگرمی و تمرین بدنی است. این شاه سابق ایران است که دستهایش در اثر بازی شش تاول زده است. به دنبال توپ می دود و به حریفش می گوید «مجبورم کمی بدوم».

پس از مدتی کمتر از یک ساعت به محافظین سمت راست خود اشاره می کند. دیگر محافظین نیز نزدیک می شوند تا شاه جرات کند و به همبازی خود نزدیک شود و با او دست بدهد. آنتوناس از شاه می خواهد که با پدر بزرگش یک عکس یادگار بگیرد. شاه و پدر بزرگ آنتوناس جلوی دوربین قرار می گیرند و به خواهش عکاس خنده ای می کند اما پیش از اینکه عکاس و پدر بزرگ بتوانند از او تشکر کنند به محافظینش اشاره می کند و در میان آنان از صحنه ناپدید می شود.

جزیره بهشت (باهاماس) متعلق به کمپانی ریزورتز اینتر ناسیونال و شامل قمارخانه کلوب شبانه - رقاصه های بومی - ایتالیاییهای پول درآور و زنگ وزنه های خیلی گران قیمت است که پیش از این پناهگاه آزادی چون هنری کیستینجر - ویلیام هندلی (وکیل آقای جان میشل در ماجرای واترگیت) - ریچاره نیکسون - هواردهیوز و امثال اینها بود. است که امروز شاه سابق ایران به آنجا پناهنده شده است.

ترجمه: فرشید وهاب زنجانی از واشنگتن پست

سازمان سیا-شاه سابق را در باهاماس نگه میدارد

آزادیخواهان باهاماس به حضور شاه اعتراض دارند و معامله گران شهر می گویند اگر در اینجا مثل کشورش آدمکشی نکند از پولهایش می شود استفاده کرد.

شاه و خانواده اش در محاصره پلیس و اعضای سیا هستند و همه از حمله ناگهانی به این خانواده وحشت دارند

سازمان سیا چرا شاه را هنوز حفظ می کند؟ برای پولهایش یا برای روز مبادا....

شاه سابق ایران - محمدرضا شاه پهلوی - اریامهر - شاهنشاه ظل الله قبله عالم - صاحب تاج و تخت سلطنت، دستش تاول زده است. در سالهای اخیر فرصت تیس بازی نکرده بود، تا به جزیره باهاما رسید.

این مطلب را «جان آنتوناس» حریف تازه تیس محمدرضا پهلوی می گوید که: بازی شاه پیش از این بهتر از این بوده است. اما حالا حالام اگر بیشتر تمرین کند بازیش بهتر می شود.

هارتفورد ساخته و توسط خود او نیز به فروش رسید و در حال حاضر بخش مهمی از ریزورتز اینتر ناسیونال است. در فاصله ۵ دقیقه راه در وسط جزیره کوچکی که توسط پلی به ناساوی (جزیره اصلی) وصل است، قمارخانه و هتل جزیره بهشت و هتل بریتانیا قرار دارد.

کلوب اقبانوس بسیار خصوصی و شامل هتل، زمین تیس - محوطه باغ وسیع و استخر شنا میباشد باضافه چهار ویلا که نزدیک زمین تیس قرار دارد و یک خانه ساحلی تقریباً متوسط از نظر اندازه درست در ساحل دریا که متعلق به جیم کروزی است. در این ویلا شاه و فرح زندگی می کنند و بچه ها با اتفاق محافظین و پرستاران و معلمین ویلا های دیگر را اشغال کرده اند.

اکثر اطاقهای هتل توسط همراهان شاه و کسانی که برای دیدن او می آیند اشغال شده است خانه ای که شاه در آن اقامت دارد دارای قسمت جلویی شیشه ای با دید بسیار خوب است و این خانه توسط سیم های خاردار زنگ زده احاطه شده است. گروهی از محافظین نیز و توریستهای بیکیفی پوش در حال بالا و پائین رفتن هستند و به اصطلاح خانه را تحت نظر دارند. باید عنوان کرد نسبت به وظیفه ای که این محافظین به عهده دارند حفاظت چندان دقیق نیست. از زمانیکه خریدستور به چریک های فلسطینی توسط یاسر عرفات برای کشتن و یا به گروگان گرفتن شاه عنوان شده محافظت خارج خانه خیلی بیشتر شده و حتی یکسب که خاموشی برقی جزیره را فرا گرفت خانواده سلطنتی فکر کردند که چریک های فلسطینی جزیره را مورد حمله قرار داده اند. یکی از محافظین می گفت که من ترتیبی داده ام که موقع حمله چریک های فلسطینی در محل پار هتل باشم، بگفته یکی دیگر از محافظین چیزی که آنها از آن ترس دارند حمله و ترورهای غافلگیر کننده می باشد.

با نزدیک شدن یک قایق به جزیره و شنیدن صدای موتور آن، محافظین، حالتی شیارانه با تفنگ و دوربین در حال آماده باش قرار می گیرند و لبخند توأم با نگرانی به لب دارند.

سالی کاری مهمانداری است که در کلوب اقبانوس کار می کند. آرایشگر سابق با موهای بلند و خیلی احساساتی و خوش برخورد است و کارش اینست که حداکثر سعی ممکن را در اینکه مهمانان راحت باشند و به آنها بد نگردد بکند سالی کاری عاشق شاه بوده است. او می گوید: از زمانیکه دختر مدرسه ای بودم وقتی که دختران خواب کاری گران را دیده و او مرد مورد علاقه آنها بود من کششی نسبت به شاه داشتم و به راستی باید بگویم که عاشق او هستم و هیچوقت فکر نمی کردم که یکروز او را ببینم سالی کاری مسخول کارهای کوچکی نظیر تقسیم کردن کارهای وارداتی روزانه برای اطاق های مختلف است و وقتی که شاه پارتنی دارد او مشغول خبر کردن مهمانان برای پارتنی است. یکی از مهمانان از سالی کاری سؤال کرد که اگر شاه تصمیم به رفتن نگیرد چه خواهد شد؟ او گفته شاه مجبور به خرید هتل خواهد بود و راجع به تصمیم فلسطینی ها سکوت کرده. او اشاره کرد که خانواده سلطنتی با چندین سگ از مراکش آمدند سگ ها مورد پذیرش مقامات این جزیره قرار گرفتند بدون اینکه در قبالتشان تضمینی بدولت بدهند غذای این سگ ها بهترین استیک هاست و چپ گرایان جزیره باهاماس از اینکه پلیس آنها در خدمت این سگ ها است و برای گردش دادن آنها از پلیس استفاده میشود ابراز ناراحتی نموده اند.

شاه مجبور است هر ده روز موی سرش را اصلاح کند. برای اولین بار که درخواست آرایشگر کرد مهمترین صفتی که برای این شخص در نظر داشتند این بود که پرحرف نباشد و وقتی که شخص مورد نظر پیدا شد به او قبلاً تذکر داده شده بود که بخاطر روحیه شاه از او سؤال نکند تازمانیکه مورد سؤال قرار نگرفته است.

ولی فرح پهلوی اولین بار برای آرایش موی سر به سالن خارج از مقر اقامت خود رفت و حالا برای آرایش موی او آرایشگران به مقر اقامتش می آیند.

یک شب پسر و دختر بزرگ شاه از رقص زیاد در مهمانی خصوصی کلوب شبانه کاملاً هیجان زده شده بودند.

در یک مهمانی که توسط آنها ترتیب داده شده بود از رقاصه های بومی دعوت بعمل آمده بود و مشروب فراوان خورده شد و حتی از جرج کلیمتون به درخواست فرحتز که علاقه زیادی به هنر پیشگان دارد دعوت کردند به آنجا بروند.

حریف تمرینی تیس شاه جهان آنتوناس نام دارد که بهترین تیس بازی جزیره است و صاحب مقوله وسایل ورزشی نیز هست. خانواده پهلوی به جز تیس کارهای زیاد دیگری ندارند و همین دلیل آنتوناس پیش از حرکت دیگر از نزدیکان خانواده پهلوی آنها را می بیند. او می گوید نظر آقایان شاه که شاه آنها را سرنگ صدامی کند خیلی نگران اقدام هایی هستند که در ایران انجام گرفته و مرتب راجع به آن صحبت می کنند و خیلی سعی می کنند که در جریان وقایع قرار گیرند چیزی که آنها را بسیار شگفتی نموده روش مطبوعات فرموده خیره های راجع به شاه و وضع ایران و ارتباط اینها بهم است. آنتوناس کشتی را که از

آمریکا می توانست باهاماس را با ایجاد تضییقاتی در کارتوربسته های پولدار آمریکائی که به اینجا می آیند و در مورد سهمیه نفت تحت فشار قرار دهد.

چنین شایع است که دولت باهاما به شاه گفته است که تا ۱۰ می ۱۹۷۹ باید باهاما را ترک کند ولی مقامات عالیتره دولتی در باهاما و سخنگوی شاه اینرا انکار می کنند. سخنگوی شاه همچنین انکار کرد که شاه چند هفته قبل به دندانزشک مراجعه کرده تا اینکه عکس شاه را در حالیکه روی صندلی در مطب دندانزشکی نشسته بود بچاپ رساندند. اینهم یک دروغ رسمی دیگر است. اما موضوع مهمتر از اینهاست -

شاه یک موسسه روابط عمومی را برای انجام امور و کارهای خود استخدام کرده است این موسسه دولتی و دارای روابطی با دولت امریکالت و نام آن آژانس «استوارت پورتر» است رئیس هیئت مدیره این آژانس شخصی بنام روبرت آرماتواست که در گذشته مشغول امور تشریفات در شهرداری نیویورک بوده است. از زمانیکه شاه وارد باهاما شده است آرماتوا نیز در باهاما بوده و در همان جایی که شاه اقامت دارد (کلوب اقبانوس) اقامت گزیده. او جزو گروه نلسن را کفلر بود و زمانیکه را کفلر معلوم رئیس جمهور بود متخصص و کارشناس امور کارگری بوده است.

او بعد از کتاره گیری را کفلر استعفا داد و به نیویورک رفت. همانطور که خودش اشاره می کند او یکی از دوستان بسیار نزدیک را کفلر است و از طریق همین دوستی رابطه بسیار نزدیک با خاندان پهلوی پیدا کرده است. او مردی است با موهای کوتاه مشکی و بسیار مهربان - آرماتوا می گوید: من مسئول هماهنگی تمام کارهای شاه هستم.

انتظار کشیدن برای دیدن آرماتوا در سالن انتظار کلوب اقبانوس نظیر دیدن قطعه ای از آثارهای کمدی ایتالیایی است. چیزی از عملیات مربوط به شاه که در حال داخل و خارج شدن متوجه آن میشویم: نیروهای محافظ با سیسم - این افراد دارای ظاهری آراسته و سیبل های پارک - کفش های چرمی سفید و انگشتری الماس هستند - دیپلمات های خارجی با چهره ای نگران با لباس کاملاً رسمی و پیراهن سفید اهداری با کیف دستی - جراتان خوش برخورد با چهره ای مهربان و لباس جین و کفش های کاکسی که در دانشگاه پرینستون استخدام شده اند ایرانیان شگین با لباس تیس و غیره... که تماشاگران حرف زدن سر بازی می زنند. آنها همه اینجا هستند که آرماتوا را ببینند - آرماتوا در تمام روز مشغول کنفرانس داشتن است - او مسئول حفاظت تیس با روزنامه ها (در حالیکه مصاحبه با خانواده سلطنتی را ممنوع کرده است) تیس با دولت باهاماس، و کارهای حسابداری و بالاخره هر چه بشود تصور کرد است. سرانجام در طبقه بالا ظاهر میشوه که در حال خوش آمد گویی به سفرای خارجی است. آنچه که او خواهد گفت اینست: من فقط در حق شاه لطفی می کنم - توسط پلیس از اعضای خانواده سلطنتی از من تقاضا شد که به آنها کمک کنم - آنها با من از مراکش در تماس بودند. من این خانواده را از طریق را کفلر که دوست بسیار

بقیه در صفحه ۶

از جا بلند شد و این موقعی بود که در ساعت ۱۲ ظهر دیگر کار از دست مجلس خارج میشد و هیچ رانی نمیتوانستند بدهند. آن بنده خدا نطق مختصر و مناسب حال و بموقع نموده و گفت: «شاید مشیت خداوند بر این امر قرار گرفته باشد که آزادی و استقلال ما به زور از ما سلب شود ولی سزاوار نیست که ما خودمان با امضای خود آنرا از دست داده و ترک کنیم» پس از این گفته دستهای مرتعش خود را برای دادخواهی و تظلم بسمت مردم حرکت داد و در جای خود نشست. الفاظ و عبارات آن شخص بسیار ساده و مختصر بود ولی مثل اینکه پروبال داشت و پرمعنی بود.

این گونه حرف در مباحث فلسفی آسان ولی در پیش ظالم قهار ستم پیشه بسیار مشکل و دشوار است و حال آنکه طرفداران روسیه در غرقه ها خیره خیره باو نگریسته و دردهای خود او را برای حس و شکنجه و تبعید و یا بدتر از آن نشان می نمودند و کلاه دیگر هم بهمان طریق از او متابعت کردند و از عزت و شرافت مردم ایران و حقوق زندگی و استقلال آنان را که بزحمت زیاد بدست آورده بودند اعلان کرده و دادخواهی شایانی از طرف ملت خود نمودند.

چند دقیقه قبل از ظهر رای عمومی گرفته شد چون اسامی و کلا خوانده شد هر یک در جای خود ایستاده و رای خود را علنا اظهار نمود. و کلا به هیئت اجتماع اولتیماتوم روس را رد نمودند و بخطر انداختن جان خود گرفتار شدن به چنگال و دندان خرس بزرگ شمالی را بر فدا کردن عزت و شرافت و حقوق آزادی و استقلال موکلین خود که تازه تحصیل نموده بودند ترجیح دادند. در موقعی که اشکهای تماشایی جاری و نعره های خوشحالی آنها برای تمجید و تحسین بلند بود اعضای کابینه شرمند و بیسناک بیرون رفتند... فراموش نکنیم آن عالم محترم اسلامی که در سکوتی آنچنان سنگین با وزنه و چندان پاک و شجاعت و بیباکی خود کفه طمع و از امپراطوری روسیه را برای خرد کردن استقلال مردم ایران و تسلیم او به سبکی کشاند کسی جز شیخ محمدتقیابانی شهید راه مشروطه و آزادی نبود.

در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی نیز در هنگامی که رضاخان با کمک شمار روشنفکرهای آن دوره و حمایت کامل امپراطوری مستعمراتی انگلیس و پس از تحمیل دوره ای از وحشت و ترس و خضوت بر مردم در مقام سردار سپه و ریاست وزرانی به فکر سلطنت افتاد و مجلس را بوسیله مزدوران بیگانه و ایادی خود برای تصویب لایحه انتقال سلطنت به خود زیر فشار گذاشت.

و کیلی از وکلای حاضر در سکوتی مرگبار که مجلس را در زیر شیخ قلدری رضاخان از نفس انداخته بود پشت تریبون قرار گرفت و گفت:

«بنده در حضور همه آقایان شهادت خود را می گویم من شخصی مسلمانم و به قرآن سوگند یاد کرده ام... اینکه آقای رئیس الوزرا (رضاخان) سلطان می شوند و مقام سلطنت را اشغال می کنند آیا امروز در قرن بیستم هیچکس می تواند بگوید مملکتی که مشروطه است پادشاهی هم مسئول است»

اگر ما این حرف را نزنیم، ایشان پادشاه مملکت می شوند آن هم پادشاه مسئول. این ارتجاع و استبداد صرف است. امروز مملکت ما می خواهد پس از بیست سال و این همه خونریزی سیرقهقرانی بکند و مثل رنگبار بشود که گمان نمی کنم در رنگبار هم اینطور باشد، بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقای سیدیعقوب هزار فحش به من بدهند زیر باز این حرفها نمی روم بعد از بیست سال خونریزی حالا عقیده شما اینست که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد و هم رئیس الوزرا و هم حاکم این ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی جهت ریختید. چرا مردم را به کشتن دادند می خواستید از روز اول بیاید و بگویند که ما دروغ می گفتیم و مشروطه نمی خواستیم. آزادی نمی خواستیم، یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم بشود. خدایا تو شاهد باش من خداوند را به شهادت می طلبم که عقیده ام را می گویم اگر قانون اساسی متزلزل شد ممکن است مملکت به خرابی بیفتد که مطلوب نباشد.

انوقت رضاخان پهلوی هم هرگونه حکومتی را داشته باشد مطلوب نیست...»

شخصی که یکبار دیگر حقیقت را گفت اما حرف او موثر نیفتاد و نتوانست با صداقت و شجاعت خود توطئه اسارت ملت ایران را از چنگال سلطنت پهلوی خنثی کند دکتر مصدق بود. ذکر این دو واقعه و دو شخصیت برای طرح یک حقیقت است و آن اینکه آمدها در هر لباس و در هر تفکر و اندیشه اجتماعی هنگامی که بر اساس درستی و فضیلت در برابر ظلم و تباهی قیام کنند دیگر کسی به لباس و قبولرادی آنها نگاه نمی کند. با توجه به اینکه هیچ انسانی از اشتباه و خطا مصون نیست. و هیچ خوبی و هیچ بدی در زمینه سیاست که به زندگی یک جامعه مربوط می شود نمیتواند نباید از داوری و قضاوت منصفانه تاریخ برکنار بماند.

همین تاریخ اختیاق ایران را که بقلم یک خارجی یعنی شوستر آمریکائی نوشته شده است بخوانید تا به بینید که نقش زن ایرانی را در برابر فشار استعمارگران در هفتاد هشتاد سال قبل چگونه توصیف می کنند او می نویسد:

«... در این وقت (سال ۱۹۰۹ میلادی) در تهران شهرت داشت که بواسطه تهدید و رشوه هائی که مامورین معروف روس به اکثر وکلاء ایران بکار برده بودند مجلس بقبول مشروطه روس راضی و مطیع خواهد گشت. در این هنگام زنان ایران اقدامات مفرورانه و وطن پرستانه ای نمودند که سرآمد همه کارهائی بود که از ابتدا تجدیدحیات ایران نموده بودند زنان ایران از سال ۱۹۰۷ بیک جنبش بسیار مترقی دست زده بودند. گرچه ترقی آنان ذاتی و اصیل نبود ولی با این حال از ترقی یافتگان عالم محسوب می شوند. این اقدامات زنان خیالات مندرس و کهنه قرنها را خراب و فاسد نمود و هیچ خللی هم به صحت این قول وارد نمی شود که آن وقایع طبیعی و حقیقی بود.

آن زمان برای زنده نگاهداشتن روح آزادی کوششهای بسیار می نمودند درحالی که آنها زیر فشار و ظلم بودند، یکی سیاسی و دیگری مدنی در ظرف مدت پنجسال یعنی پس از آن انقلابی که زنان ایران بدون خونریزی در سال ۱۹۰۶ به آرزوهای خود بطور درخشان کامیاب شدند هنوز از اثر مظالم مظفرالدین شاه شراره غضب از چشمهای مستوره آنان اشکار بود و در جدو جهد تحصیل آزادی با کمال سعی بعضی رسوم مخصوصه را که از قرون پیش در ایران معمول بود ترک نمودند فرصت های زیادی برای من پیش آمد که ظهور و اثرات و اراده های عالیه زنان اسلامی را که بی درپی واقع میشد به بینم. زنان ایران نمونه مشعشی از لیاقت و طهارت خود را در قبول افکار جدید عرضه نموده و با تهور و مجاهدت به تکمیل افکار و عقاید خود مشغول گشتند. در آن ایام تاریظلمانی که اوهام مردم در تزیاید بود که آیا مجلس باقی خواهد ماند یا منحل می شود زنان ایرانی با هیجان و حرارت قلبی برای محافظت آزادی و عشق فوق العاده وطن خود آخرین اقدامی که آنان را بر مردان تفرق و برتری داده و دلیل شجاعشان بود به عرصه ظهور رساندند. شهرت داشت که وکلای مجلس در چند

بقیه از صفحه اول

تحول انقلاب

در این دوره بحرانی به نتیجه ای جز تفرقه و نفاق و بالاگرفتن تعصب و مصیبت منتهی نمی شود. بنیه ضعیف سیاسی و اجتماعی جامعه ما توان تحمل چنین ضربه ها و لرزشهای شدیدی را ندارد. ما اگر بتوانیم مسائل و مشکلات فراوان کنونی جامعه را حل کنیم تنها از راه وحدت و اتفاق و تفاهم قادر به انجام چنین مهمی هستیم. روحانیت بدون وجود روشنفکران و دانشگاهیان و تحصیل کرده ها عم از مذهبی یا غیرمذهبی و روشنفکران و دانشگاهیان بدون وجود روحانیت هرگز قادر به اداره کشور و حل مسائل اجتماعی و اقتصادی آن نخواهد شد. این حقیقتی است که امام خمینی بارها در خارج از کشور و در بیانیه های خود بر آن تاکید کرده اند.

جامعه ما در وضع کنونی با هزارویک مسلک و عقیده و با درگیری آنها نه تنها در دوره سازندگی موفق نخواهد شد بلکه دیر یا زود در سلطه استعمار مقهور استبداد دیگری خواهد گردید. چرا این واقعیت بدین روشنی و وضوح را درک نمی کنیم.

چرا می خواهیم با طرح مسائل فرعی که هیچگونه رابطه ای با وضع بحرانی جامعه ما ندارد به جای اتحاد و وحدت کلام و تشریک مساعی و کار مداوم جامعه را به دسته ها و گروههای مختلف تقسیم کنیم و آنها را بجان هم اندازیم و شب و روز خود را بجای وقف در برنامه ریزی سازنده و کار انقلابی به جنگ و زدو خورد و ردوبدل کردن تهمت و افترا و تشکیل تظاهرات له و علیه صرف کنیم؟

حادثه کردستان و کتید و خرمشهر و نقده هر یک از آنها زنگ خطری بزرگ است که علاوه بر بحران اقتصادی و اجتماعی بنیه ضعیف دولت را در برابر خطر نفوذ بیگانه ناتوانتر می کند. جامعه ما تا چندماه قبل بطور انکارناپذیر در اشغال استبداد و استعمار بود.

جامعه جنگ زده ای که فقط سطح خارجی رژیم استبدادی را نابود کرده است راهی جز اتحاد برای مبارزه در راه محو کامل آثار استبداد و استعمار ندارد.

نگاه ساده ای بگذشته نشان می دهد که مادر راه تکرار وضعی هستیم که نتیجه ای جز شکست بیار نیآورد. کشور ما در دوران مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت با وضعی صحت بگریبان بود درست شبیه وضع امروز. پس از پیروزی در ملی کردن صنعت نفت، وظیفه رهبری ادامه مبارزه برای حفظ نهضت و محو آثار استبداد و استعمار بود. اما رهبری نهضت با اتخاذ یک سیاست لیبرالیستی مسئله اساسی را به طاق نسیان نهاد به مسئله اساسی چگونگی حفظ نهضت از هجوم عوامل داخلی استعمار و استبداد بود و این کار احتیاج به ادامه مبارزه با اتخاذ سیاستی قاطع بود. در آنروزگار نیز مثل امروز و نه به اندازه امروز گروههای مختلف سیاسی با لرگانه های رنگارنگ خود کاری جز مبارزه با یکدیگر و خنثی کردن قدرت دولت در اتخاذ یک سیاست قاطع نداشتند. در آن روز توضیح مشابه وجود آزادی تلقی میشد درحالی که جز هرج و مرج و ناپسندانی چیز دیگری نبود.

تفاوت امروز با گذشته اینست که آنروز رهبری نهضت در برابر دشمن شناخته شده داخلی قرار داشت اما امروز این دشمن بدنیال انقلابی خونین از میدان بدرفته است. اما آثار ناگوار آن با کیفیتی شدیدتر برجای مانده. ولی جامعه امروز نیز نظیر دوران گذشته نهضت دچار تفرقه و پراکندگی شدید شده است.

به قول دوگل اگر حکومت از آن مردم است اما این دلیل بر این نمیشود که با تقسیم آن بین احزاب مختلف که هر یک برای منافع خاص خود

جلسه سری مجلس تصمیم گرفتند که در برابر دعاوی روسها تسلیم شوند. بازاریان و مردم پایتخت دچار تفرقه شده بودند. در صورت این تفرقه چگونه میتوانستند وکلا را مجبور به مقاومت در برابر روسها بنمایند؟ در این موقع زنان ایران جواب خود را آماده نمودند و از خانه ها و حرمسرا در بسته با خشم و غضب که از عزم ثابتشان خبر میداد بیرون آمده درحالی که در چادرهای سیاه، و نقابهای مشبک مستور بودند و درحالی که در زیر لباس یا استینهای خود طپانچه هایشان را پنهان کرده بودند بحالت آماده باش نظامی یکسر به مجلس رفته و در آنجا جمع شدند و در آنجا با طپانچه های خود وکلا را تهدید نمودند، نقابها را پاره کردند و دور انداختند و با این طریق اراده خود را برای مبارزه نشان دادند که اگر وکلای مجلس در انجام فرائض خود و حفظ شرافت مردم ایران تردید نمایند ما اول مردان و فرزندان خود را می کشیم و سپس خودمان را هم نابود می کنیم و اجسادمان را همین جا می اندازیم. آیا با این حال سزاوار نیست که به آواز بلند فاش و برملا گفته شود که عزت زنان نقاب پوش ایران پاینده باد.»

بعد از ۲۵ سال که از دوران نهضت ملی ایران می گذرد این روزها حمله به دکتر مصدق و یا تجلیل از او وسیله تشنت و نفاق بین گروههای سیاسی و افراد ملی طرفدار آزادی و استقلال ایران در آمده است. دکتر مصدق در روزگار خود مظهر اراده و خواست مردم ستمدیده ایران برای رهائی از استبداد و استعمار بود و امروز تاریخ این نقش را بدون چون و چرا برعهده امام خمینی گذاشته است چرا؟

برای این که هم دردکتر مصدق و هم درامام خمینی عوامل جسمی و روانی رهبری وجود داشت و دارد که در دیگر افراد سیاسی این مرزوبوم وجود نداشت و ندارد.

خلوص و ایمان به آزادی و نفرت از ظلم و تقوی اخلاقی و طهارت سیاسی در این دو شخصیت آنچنان است که شرایط رهبری را در آنها بوجود آورد و این دو انسان بزرگ را در بطن حوادث تاریخ معاصر کشور ما قرار داد عقل و اعتقاد ایجاب می کند که حقایق تاریخی را مخصوصا در دوره بحرانی کنونی بدرستی بشناسیم و بدرستی قضاوت کنیم.

آنچه را که تاریخ و اسناد و مدارک تاریخی در عهده قضاوت و داوری دارد نمیتوان دستخوش احساس و غرض کرد. در وضع فعلی نیز اساسی ما اتحاد و تشریک مساعی و تعقل و ورزشات برای پرهیز از تفرقه و نفاق است. دعوا بر سر دکتر مصدق و انکار شخصیت بزرگ او و یا استفاده از این شخصیت والا برای تبلیغ و مقابله بمنثل

جلسه بحث و انتقاد
جنبش
چهارشنبه ها
از ۶ تا ۸ بعد از ظهر تشکیل می شود
محل ساختمان شماره ۱ و دفتر جنبش
نشانی: شمال غرب تهران - تقاطع اسکندری شمالی و فرصت
شماره ۱۵۵
تلفن: ۹۱۷۳۸

زکمیت به کیفیت

فعالیت می کنند موافق باشیم. جمهوری ما نباید جوابگوی خواستهای فردی و گروهی باشد بلکه باید پاسخگوی سرنوشت انقلاب و سرنوشت ملت باشد.

کشور ما در واقع اشغال بود ولی آثار نفوذ و دخالت دشمن اشغالگر هنوز از بین نرفته است بنابراین ما بنام کسی که خواهان آزادی و استقلال واقعی کشور است نباید آتش تفرقه و نفاق را دامن بزنیم نباید هر تریبونی را جولانگاه مخالف خوانی قرار بدهیم و نباید هر انتقاد کننده ای را بیگانه بخوانیم و به تعصب مردم را به مبارزه با مردم تحریک کنیم. رهبری آقای خمینی را نباید بدست خود محدود به قشر معین. و گروههای مشخص کنیم. این رهبری متعلق به همه مردم ایران اعم از مذهبی و غیرمذهبی است. همه مردمی که در مبارزه شرکت کردند این رهبری را با جان و دل قبول کردند و امروز تداوم این رهبری و شمول آن بر همه افراد و بر همه گروهها ضرورت اصلی اتحاد ما برای ادامه مبارزه با استعمار و عوامل داخلی استبداد است.

کشیدن حصار گرداگرد روحانیت در واقع ایجاد امتیازات طبقاتی برای یک گروه خاص در زمینه انحصار کردن قدرت است. در حالی که روحانیت هرگز نمیتواند بصورت یک طبقه ممتاز نظیر برهمن های هند در چارچوب نظام کاست یا طبقه درآید. اگر روحانیت طالب قدرت و حکومت به معنای تئوکراسی یا حکومت روحانیون است این امر درست در جهت خلاف میل آقای خمینی رهبر انقلاب قرار دارد. و از همه گذشته این گلو با روح زمان و ضرورتهای سیاسی و اجتماعی جامعه ما هرگز سازگاری ندارد. هیچ فردی از افراد جامعه مخالف با دخالت روحانیت در سیاست و امور اجتماعی کشور نیست.

اما این دخالت باید در جهت مصالح جامعه و تداوم انقلاب ما بدرستی مشخص شود. زیرا بمعنای وسیع همه مردم حق فعالیت سیاسی و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و شرکت در قدرت و حکومت را دارند و این حق طبیعی و مشروع افراد جامعه است.

پیام انقلاب ما استقرار عدالت و تقوی و وحدت در تفکر و اندیشه های متعالی مربوط به معنویت و جلوگیری از چیره شدن مسائل مادی بر مسائل معنوی است.

و اسلام در ابلاغ این رسالت و پیام محرک و انگیزه ای قدرتمند است. اما این رسالت باید در چارچوبی از فضای سیاسی و اجتماعی تحقق یابد که قدرت را در دست قشر و گروه خاصی منحصر و متمرکز نکند زیرا تمرکز قدرت در دست یک فرد یا یک گروه به هر اسم و هر مسلک و هر مذهب به نتایجی جز فساد و خشونت و استبداد منتهی نمی شود.

این رسالت باید به ترتیب در چارچوب یک برنامه اجتماعی و اقتصادی انقلابی و پویا تحقق یابد. این چارچوب باید معادل همه خواستها و نیازهای ضروری و اساسی اکثریت جامعه در رسیدن به حداقل شرایط مغلوب زندگی باشد. در این چارچوب است که ضرورت وحدت و اتحاد برای مبارزه با خطر نفوذ استعمار بیگانه و عوامل مزدور داخلی آن شکل می گیرد و به دولت برای سرکوبی هر طبقات و هر توطئه و هر تحریک و هر نافرمانی ضدانقلابی قدرتی انقلابی می بخشد.

نتیجه لیبرالیسم کنونی مثل هر لیبرالیسم دیگر چیزی جز تشدید هرج و مرج و تشدید نفوذ عوامل خارجی و داخلی ضدانقلاب نیست. بیم آن می رود که ما اصل مسئله یعنی آزادی و استقلال خود را بر سر تعصب های اعتقادی و کشمکش های ناشی از این تعصب قربانی کنیم و دشمن جزاین انتظاری ندارد و این بزرگترین امتیازی است که ما دشمن می دهیم تا بدست ما انقلاب را در نطفه خود خفه کند. کوشش برای ترویج روح اسلام در قوانین و در ضوابط و روابط اجتماعی و اقتصادی با کوشش برای قبضه کردن قدرت سیاسی و در انحصار در آوردن آن تفاوتی فاحش دارد.

در این زمینه ما مثالهای بارزی از قدرت سیاسی خلفا که بنام امیرالمومنین حکومت روحانی را نیز در قبضه داشتند و از قدرت پایها که بنام روحانیت بر قدرت سیاسی اروپا مسلط بودند داریم که نتایج اجتماعی و اقتصادی این نوع حکومت را میتوانیم در صفحات تاریخ مطالعه کنیم. اما کوشش برای معنویت بخشیدن به قدرت سیاسی و دور کردن عوامل کفر و فساد و شرک و بت پرستی از محور قدرت سیاسی و شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه کوششی بسیار نیکو و ضروری است که بشرط آنکه همراه با انحصار کردن قدرت سیاسی و حکومت نباشد باید در تحقق آن مجاهده کرد. اما اصل و اساس مسئله اینست که گروهها و افراد باید از هر عملی که نفاق و تفرقه را تشدید و وحدت انقلابی جامعه ما را نابود کند اکیداً پرهیز نمایند زیرا دشمنان ما در کمین انقلاب ما نشسته اند و اگر نتوانند با هجوم از خارج انقلاب ما را نابود کنند از داخل نظیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دست بکار خواهند شد. بدبختانه تا آگاهی های سیاسی و تعصب ها و جسورهای فکری ناشی از طول دوران اختناق امروز جامعه ما را عرصه کشمکش ها و برخورد های سیاسی نموده است. تلاش برای رسیدن به قدرت نیز عملی است که ما را از احساس خطر اصلی یعنی هجوم ضدانقلاب دورنگه می دارد. وجود کانونهای مختلف قدرت و فقدان برنامه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مشخص قادر به مهار کردن بی نظمی و طغیان و سرکشی در طبقات مختلف جامعه نیست.

ما بارها گفته ایم که نظم انقلابی و ایشار و پرهیزکاری انقلابی و علاقه مندی به کار مولد با موعظه و اندرز برقرار نمی شود. هیچ انقلابی در بستر لیبرالیسم و تفرقه به پیروزی نمی رسد.

تجربه دیگران چیزی جز وجود یک مکتب اجتماعی و اقتصادی مشخص و انقلابی و پرهیز هر چه بیشتر و سریعتر و عمیقتر از لیبرالیسم نمی باشد. لیبرالیسم همان بلاتی است که نهضت ها را در مسیر خود و بدست خود به نفع ارتجاع و استعمار خفه می کند. سرنوشت مصدق و سوکارنو و آندو و پاپاندرو و سوسیال دموکراسی آلمان قبل از هیتلر و قوام نکرومه و دیگران جزاین نبود. توده ها باید برای دفاع از انقلاب در چارچوب یک برنامه اجتماعی و اقتصادی انقلابی مجهز شوند. و وجود و حضور انقلاب را باید در روابط حقوقی جامعه و ضوابط اقتصادی و اجتماعی آن احساس کنند. جامعه ما نیز شدیداً به تغییر و تجدید اساسی نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود دلرود. طبقات اجتماعی جامعه ما در روابطی کهنه و عقب مانده بسر می برند. توده ها در سرنوشت خود و در بهره وری از منافع کار و منابع ثروت و درآمد جامعه شرکت و دخالت ندارند. مسئولیت تاریخی رهبری درک این واقعیت اساسی است که سازمان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه باید ازین به نفع اکثریت زحمتکش کارگری و روستایی و سایر قشرهای محروم جامعه دگرگون شود. ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه باید بصورتی درآید که آماده قبول مبارزه برای مرحله

کسانی که در تمام دوران اعتصاب حقوق و پاداش و اضافه کار و حق مسکن خود را تمام و کمال گرفته اند امروز تن به کار نمی دهند اما در عین حال راضی به کسر کمترین سهمی از حقوق خود نیز نیستند. و گذشته از آن هریک بصورت یک مدعی پرحرارت برای شرکت در اداره موسسات خود نیز درآمده اند به این ترتیب گذشته از بیکاران گروههای کثیری از مردم نیز در کارخانه ها و ادارات عملاً حقوق می گیرند اما کار نمی کنند. و کسانی که تا دیروز در برابر استبداد و عوامل آن ساکت و خاموش بودند امروز انقلابی دو آتشه اند که کوچکترین گزشتی را به دولت نمی بخشند. اگر یک برنامه انقلابی مشخصی عرضه نشود و اگر تفاهمی در همکاری و اتحاد بوجود نیاید هرگز نمیتوان بدون یک سازمان سیاسی متشکل نظم انقلابی را با قدرت برای کار و رعایت ضوابط انقلابی بر خیل انبوه ناراضیان حرفه ای و طبقه ای ها و بیکاران و کم کاران تحمیل کرد و هرگز نمیتوان خطر نفوذ عوامل ضدانقلاب و بیگانگان استعمارگر را با پند و اندرز به آنها گوشزد نمود. اگر انقلابی در دنیا به پیروزی رسیده ما باید از آن سرمشق بگیریم و به بنیامین این پیروزی به چه قیمتی و با کاربرد چه شیوه ها و روشهایی بدست آمده است.

بهر حال اگر ما خود در کار ابداع شیوه های خاص انقلاب خود برای پیروزی آن و مبارزه با مشکلات فراوان آن نیستیم لاف می توانیم تجربه های دیگران را در این راه سرمشق کار خود قرار دهیم.

تجربه دیگران چیزی جز وجود یک مکتب اجتماعی و اقتصادی مشخص و انقلابی و پرهیز هر چه بیشتر و سریعتر و عمیقتر از لیبرالیسم نمی باشد. لیبرالیسم همان بلاتی است که نهضت ها را در مسیر خود و بدست خود به نفع ارتجاع و استعمار خفه می کند.

سرنوشت مصدق و سوکارنو و آندو و پاپاندرو و سوسیال دموکراسی آلمان قبل از هیتلر و قوام نکرومه و دیگران جزاین نبود. توده ها باید برای دفاع از انقلاب در چارچوب یک برنامه اجتماعی و اقتصادی انقلابی مجهز شوند. و وجود و حضور انقلاب را باید در روابط حقوقی جامعه و ضوابط اقتصادی و اجتماعی آن احساس کنند. جامعه ما نیز شدیداً به تغییر و تجدید اساسی نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود دلرود. طبقات اجتماعی جامعه ما در روابطی کهنه و عقب مانده بسر می برند. توده ها در سرنوشت خود و در بهره وری از منافع کار و منابع ثروت و درآمد جامعه شرکت و دخالت ندارند. مسئولیت تاریخی رهبری درک این واقعیت اساسی است که سازمان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه باید ازین به نفع اکثریت زحمتکش کارگری و روستایی و سایر قشرهای محروم جامعه دگرگون شود. ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه باید بصورتی درآید که آماده قبول مبارزه برای مرحله

سازندگی باشد، انقلاب ما مبارزه ای خونین در جهت نفی رژیم استبدادی بود و در این مبارزه نابودی رژیم استبدادی شعاری پویا و پاسخگو برای همه قشرهای زیرستم جامعه بود و اکنون این مبارزه باید به شکل مثبت خود در جهت ساختن جامعه ای نو با ضوابط اقتصادی و اجتماعی نتحول یابد. در این مرحله دولت انقلابی نمیتواند دولتی بورکرات باشد و مسئولیت خود را به رفع و رجوع مشکلات روزانه برپایه روابط کهنه اجتماعی و اقتصادی موجود محدود نماید.

ما پس از بیست و پنجسال در همان موقعیتی قرار گرفته ایم که نهضت ملی ما در دوران مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت قرار داشت. بی توجهی به مسئولیت های رهبری و عدم آگاهی از قوانین جبری انقلاب نهضت ما را در گذشته به شکست رساند و جامعه ما را بیست و پنجسال در محاق استبداد و اسارت اقتصادی بیگانه فروبرد و تجدید همان روش های لیبرالیستی و ادامه همان راه گذشته بدون تردید نتیجه ای جز شکست برای ما بیار نخواهد آورد.

اغلب کسانی که در آن دوره شاهد شکست نهضت ملی ما بودند امروز در مسند رهبری قرار دارند و یا در حاشیه قدرت در گروههای سیاسی فعالیت می کنند

عجیب است اگر از گذشته پند نگیرند و عوامل و عللی که نهضت ما را به نابودی کشاند در مرحله کنونی انقلاب مورد توجه آنها قرار نگیرد. کار انقلاب ما وقتی بسامان می رسد که عوامل یک شکست تازه را با اتخاذ شیوه های صحیح انقلابی و تجدید اساسی در نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه از میان برداریم و نطفه های ارتجاع و استداد و استعمار را از بطن جامعه پاک کنیم. و این کار با اقدامات اصلاح طلبانه و حذف بودجه های اضافی و صرفه جویی در هزینه و کاهش حقوق کارمندان و کاهش قیمت زمین و مسکن هرگز به سامان نمی رسد. این اقدامات، کارهایی سطحی و نوعی اصلاحات مسکن است که در حد یک رفورمیسم هرگز قادر به دگرگون کردن ضوابط کهنه اجتماعی و اقتصادی و تجدیدنظر اساسی در نظام رابطه کهنه طبقات اجتماعی جامعه نمی باشد.

ساخت کنونی نظام دیوان سالاری ابزار اصلی ارتجاع داخلی و استعمار بیگانه است استبداد و استعمار با کمک این نظام جامعه را در زیر سلطه خود نگاه میداشت. بنابراین یکی از شرایط اصلی پیروزی نهایی انقلاب ما دگرگون کردن اساس ساخت کهنه اداری حاکم بر روابط اجتماعی و اقتصادی جامعه میباشد. موضع قاطع در برابر قدرتهای استعماری که اکنون مشخصه پارز انقلاب ماست برای پیروزی انقلاب و محور آثار اجتماعی و اقتصادی استعمار کافی نیست. این موضع باید با اتخاذ موضع تازه در مبارزه با آثار داخلی استعمار یعنی پایه های اجتماعی و اقتصادی که استبداد ایران نمکی بود و از آن طریق خود را در خدمت استعمار بیگانه قرار میداد تکمیل شود. به ترتیب پیروی از لیبرالیسم و فرار از طرح و اجرای یک برنامه مشخص اجتماعی و اقتصادی برای لژیون بردن آثار ظالمانه نظام استبداد سرمایه داری نتیجه اش رسیدن به توقف افراطی از راست وابسته به امپریالیسم خارجی و از چپ وابسته به اقمار بین المللی است. روشهای اصلاح طلبانه در فوریته و اکتفا به مبارزه با سلطه قدرتهای استعماری و رها کردن عوامل داخلی آن و عدم دخالت جدی در دگرگون کردن روابط اجتماعی و اقتصادی کهنه و واگذاشتن مردم در جهت تقسیم شدن به گروههای مختلف و نزاع و کشمکش برای رسیدن به قدرت در طیف احزاب و گروههای گوناگون از دولت انقلاب یک تماشایی ساده و لیبرال مش میسازد که سرانجام جامعه را به عرصه مبارزه نیروهای افراطی مبدل می کند پس از نابودی رژیم استبداد که مداخله توده ها و قشر کمیت آن ضامن پیروزی بود وقوع انقلاب به توده ها و کمیت نیروی آنان در قتل و هجوم به نظام استبدادی بستگی دارد اما پیروزی انقلاب دیگر نه به این کمیت بلکه به کیفیت بستگی دارد که انقلاب را رهبری و اداره می کند.

آگهی تشکیلاتی

جلسه بحث و بررسی پیشنهادات مهندسی و کارشناسان مسکن و کشاورزی و جامعه شناسان سه شنبه ساعت ۵ بعد از ظهر در محل ساختمان شماره ۱ جنبش خیابان فرصت شیرازی تقاطع با اسکندری شمالی شماره ۱۵۵ تشکیل می شود. دوستان و علاقمندان صاحب نظر سر ساعت در جلسه حاضر شوند.

چاپ نشد؟

مقاله دوست عزیزمان قاسم لارین تحت عنوان «لیبرالیسم بیماریه به علت تراکم مطالب و وحدت موضوع یا سرمقاله متأسفانه چاپ نشد. ما را خواهند بخشید»

بقیه از صفحه ۷ آب را گل نکنیم

است. ولی از سوی دیگر کارهایی را نیمه کاره گذاشته اند و پولی گرفته اند که باید کارشان را تمام کنند. فکر نمی کنی واقع بینانه اینست که وقتی پول از ثروت این مردم گرفته اند باید آنان را برگرداند تا کارشان را تمام کنند؟ در هر حال فکر میکنی تهیه کار برای این کارگران در درجه اول اهمیت قرار دارد یا تشکیل سندیکا؟

- کار، ولی تشکیل سندیکا هم لازم است.

- خوب، با این حال اجتماع کردن و اعتراض به فروش مضاعف نفت و اعلام خطر تک محصولی شدن صلاح است یا سرعت عمل انقلابی برای تهیه کار متنوع - بیکاری یا ادامه کار؟

- سکوت..... خطر پهران کار و مساله ملیت هرپ در پیش است. عشاير عرب به سرعت مسلح میشوند.

- فکر میکنی اگر کارگرانی حداقل زندگی را داشته باشند، یعنی مسکنی و فرشی و تله ویزونی، میتوان آنان را «امپرورواز» و از دور مبارزه طبقاتی خارج شده دانست؟ بهتر است کوشش شود این خیل بی چیزها به حداقل زندگی برسند یا باید ترسید که در صورت رسیدن خاصیت طبقاتی خود را از دست میدهند؟ دسته اول را به دسته دوم برسانیم یا به عکس؟

- سکوت.....

* - گفتیم و شنیدیم و چای نوشیدیم و رفیقمان «علی» برنامه ای اشباع شده برای فردا و تحقیق و ملاقاتها بر ایمان تنظیم کرده بود که به ما ابلاغ کرد. از جمله برای دریافت واقعیت بجز کارگران و جوانان توصیه کرد که میتوانیم از سرگرد خوشنام معاون نیروی دریایی و آقای شبیر خاقتی هم تحقیق کنیم. و شب به خیر و رفت.

* - هوا هوای بهار معتدل بود. بعد از شام قدمی زدیم و به یاد سفرهای پیشین و گفتگو از اینکه دیکتاتوری فرصت اخذ فرهنگ شهروندی را به مردم ایران نداده است. استعمار انگلیس توحش و بهره کشی را اگر داشت، فرهنگ خود را هم داشت. انگلیسها آنچه را که در این نواحی نفتی ساختند از شهر سازی، مکتبی دارد و سبکی و موافق با آب و هوا. چون خودشان میخواهند در آن زندگی کنند. وقتی آنها را بیرون کردیم، دست کم با واقع بینی بهتر بود چیزهای خوبشان از جمله شهر سازی و خانه سازی شان را فراموش نکنیم. آنچه پس از آنها ساخته ایم یک معماری بی پدر و مادر و تازه به دوران رسیده است و بی سبک و سلیقه. دیوارهای نازک و شیروانی های داغ

بقیه از صفحه ۳ سازمان سیاشاه سابق را

جانب امریکا با شاه تماس می گیرند اعضای سازمان سیا می هاند پول او این مأموران بسیار ناراحت هستند و معتقدند که گزارشات مربوط به شاه پراز اشتباه است. آنتوناس اشاره می کند که این مسائل برای اوچندان اهمیتی ندارد زیرا او پول می گیرد که تنیس بازی کند و این موضوع را چندین بار تاکید می کند.

او اشاره می کند که فرح چندین بار اوایل ورووشان تنیس بازی کرد که این اواخر بسیار کم شده است.

آنتوناس می گوید که این تجربه بسیار با ارزشی برای او بوده است و هیچ شکایتی از وضعی که دارد ندارد. او می گوید که «من مجبورم ساعات زیادی را با آنها بگذرانم و پولی که بمن داده میشود همان اندازه است که من از فروش وسائل تنیس بدست می آورم و این اواخر بدلیل این گرفتاری نتوانستم خوب فروش کنم. خیلی از افراد از آمدن به کلوب ابا دارند و دلیل آنهم تهدید چریک های فلسطینی است مسئول تلفن و گارسون ها چون اتعام گذشته را نمی گیرند ناراضی هستند ولی من شکایتی ندارم. وقتی که در زمین تنیس با خانواده پهلوی مشغول گذراندم وقت هستم از اینکه هر لحظه ممکن است مورد هجوم چریک های فلسطینی قرار بگیرند می ترسم و درحقیقت خود را در معرض خطر قرار داده ام»

* تعداد زیادی از افراد محلی در جزیره باهاماس از وجود شاه در آنجا خوشحال هستند هسریکی از وزرا دولت باهاماس می گوید که: «روبرت و سکرسالیان ز بادی اینجا بود و با سرمایه گذاری کردن به ما کمک بسیاری کرد و از لحاظ اقتصادی بهبودی به وضع ما داده است و حال زمان آن رسیده که در این مورد دهانمان را ببندیم و با نظر مثبت به این مسئله بنگریم». این مطلب را معاون مدیر هتل جزیره بهشت نیز تایید می کند. آنها می گویند که شاه افرادی را کشت ولی همانقدر که اینجا این عمل را تکرار نکند کافیست، چرا که ما از آمدن افراد جانی به اینجا داستان ها داریم.

شونده در این گرمای چهل و هشت درجه تابستانی و خانه های تنگ و تو در تو، بی فضای باز و درختکاری در هوای شرجی دم کرده.

شب را با این حرفها به ساعت خواب رساندیم منتظر فردا و دوندگی و پرس و جو.

بقیه در شماره آینده

دراجماعی که برای اعتراض بوجرشاه تشکیل شده بود نگرانی خود را از عواقبی که بوجرشاه در جزیره بهشت ایجاد می کند ابراز کردند و از دبیرکل حزب لیبرال پرسیدو ستوال شد که ما باید منتظر عیدی امین و بان اسمیت هم باشیم یا نه؟ چرا کشور ما باید فاضلاب پس آب هاین باشد که نتیجه کارهای جیمی کارتر است. آقای مایبارو... اشاره می کند که شاه بزودی این مملکت را ترک کرده و آرامش باز خواهد گشت.

توضیح تلویزیون

دفتر مدیرعامل

بسمه تعالی

پاسخ به اظهار نظر استاندار آذربایجان شرقی در مورد سانسور گفته های ایشان توسط صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.

پاسخ به مطالب درج شده در شماره ۳۹ مورخه ۵۸/۲/۲۹ نشریه جنبش با اطلاع میرساند.

در مراسم گشایش کنفرانس استانداران در نخستین روز تنها پیام و سخنان آقای نخست وزیر و پدنبال آن مصاحبه هائی با وزیر کشور و استانداران آذربایجان شرقی و خراسان توسط همکاران ما ضبط شده بود که تمامی آن به همان صورت پخش شد، و چنانچه مطلب دیگری وجود دارد که آقای مقدم مراغه ای عنوان کرده اند

دو شعر از: احمد عبدالله پور

انفجار

در بیکرانه شب بود
و آغاز انفجار
طوفان بی امان
و هیاهوی رعد و برق
خواب ستاره را برهم زد
جویباران
ریشه ها را به بانگ
اله اکبر
پیوند دادند
و لاله ها کنار درختان روئیدند
و لاشه های متعفن
با جامه های دریده مهاجرت کردند
اینک صدای مؤذن
اینک صدای خلق
فلک را به بشارت گرفته است.

معراج

یعقوب،
من
بویت ز بوی جامه یوسف غنی تر است
با شوکت و جلال
به معراج رفته ای
چاهی عمیق بود
کنارش برادران
تا سرنگون کنند
ما شاهد جلال تو بودیم
ذهن پریش و خسته ما را
در لحظه های درد
تو مشغول کرده ای

خستگی امام

بقیه از صفحه ۸

اگر هر دوی این قشرهای روشنفکری، خود را بی وظیفه پندارند و خیال کنند این درحد طرف مقابل است که به دست یا عتبه بوسی بیاید، هر لحظه موج حادثه ای از سر بردگذاشته است.

به نظر حقیر، که از خیل روشنفکران غیرروحانی و دورمانده اواصل است، این وظیفه و تعهد ماست. مایی که در این بیست و پنج سال اخیر، یا عامل اصلی تشکیل دولت طاغوت و غلبه زورور بر عقل و اندیشه شدیم و یا با سکوتمان، تن و رضایت به این ازاد بازی های تمدن بزرگی دادیم. و ناظر بی صدا و بی اعتراض ماندیم به شکست ها و ظلم ها و تبعیدها و کشتارهایی که از خرداد ۱۳۴۲ تا سال پیش بر روشنفکران روحانی و جانبدارانی آنان رفت. و اینم برخاسته ایم از خواب

به چای دم کشیده گیلان، به سرکه شیره و سرکه انگبین قم و قزوین؛ به این نوشیدنی ها قانع باشند. وجه انانی که به آب های ضد عفونی شده عادت کرده اند و به پیپسی و کولا و قهوه و ویسکی - دست از تخفیف همدیگر بردارند؛ دست از تنقید همدیگر بشویند؛ و بازو در بازو همدیگر ببندازند و اهرم رستخیز توده مردم را به دست گیرند و حائل کنند زیر سنگ و سدو مانع استعمار و زور و زور و آن را به سرایش تاریخ بفلطانند؟

اما این کدام بازو است که زودتر بچیند؟ بازوی روحانیت؟ یا بازوی روشنفکر دورمانده از روحانیت و شیفته متدهای مغربی و بی اطلاع از مبانی فرهنگ قرمی و بومی خود؛ آنچه یقین است،

خرگوشی و غفلت خود، و قلم بدست گرفته ایم و علم اولین و آخرین را مبلغ و روسل گشته ایم و آنچه انجان که امام گفت:

«ما از سرنیزه ها و مسلسل ها فارغ شدیم و اکنون سرفلم برضد ماست. قلم ها به جای سرنیزه ها آمده است. مقاله ها به جای مسلسل ها بروی اسلام بسته شده است... ما گرفتار به اصطلاح روشنفکرها (به معنای شیفتهگان متدهای مغربی) هستیم ما گرفتار آزادیخواهان هستیم. آنها (بی که هنوز هم) نمی دانند از ادای چیست؟»

یگانه رهبران - و با تأسف - برای دومین بار رفته است توی زیج. و این علامت خطر بزرگی است. اگر بخواهی سرگرم جدال با من باشی، اگر بخواهیم سرگرم جنگ با همدیگر باشیم، دزد سوم آمده است و زور را زده و برده.

تا بخواهیم عاقلانه و متدبیک و تتوری سبجانه دنبال بهترین گنرگاه باشیم، دیوانه، پاره نه از آب گذشته است.

این وظیفه امروزی ما روشنفکران شیفته مغرب است، این درعهده ما روشنفکران صمیمی و صادق و دلسوز است که نگذاریم امام، برای سومین بار، مارا - انقلاب را، سه طلاقه گوید.

اگر این بار هم، ملت ستم کشیده ما شکست بخورد - صمیمانه می گویم که این شکست حاصل بی تعصلی من روشنفکر شیفته فرنگ و ینگه دنیاست. محصول شک و تردیدهای بی روا و جای من روشنفکر دورمانده از اصل خویش یا حاصل خامی های لن لپاس روحانیت برتنی که قشری می اندیشد و عمل می کند و بی توجه به آنچه ضرورت جهان امروز است همه چیز را می خواهد با معیارهای خود بسنجد و حل کند و ترمز انقلاب می شود. و قسم به شرافت انسان که این را با تمام وجود حقیرم حسن می کنم. و احسام را گفتم به شهادت تو!

جنبش

با نظر شورای نویسندگان

سر دبیر: اسلام کاظمیه

صفحه آرانی از: حبیب مفتون

نشانی: غرب تهران - خیابان فرصت شیرازی - تقاطع با اسکندری

شمالی - شماره ۱۵۵ - تلفن ۹۲۳۳۱۸

آب را گل نکنیم

اسلام کاظمیه

سربش در هتل آبادان مستقر شده بودیم. رفیق تازه ما «علی» و رفیقش که خود را معرفی نکرده بود، دوستانه بمانشستند و نهی خواستیم آنچه را که در شکایت خانواده دستگیرندگان و اعلامیه چریکهای فدائی آبادان درباره حادته دیده بودیم، طبعی بود که او بهتر از مامی دانست. گفتگو شد از دیدار همه ما در زندان قصر. در زندان شکایت داشتند از توطئه ای که علیه آنان ترتیب داده شده است. از کتک زدن و زندان انفرادی سه روزه بعضی شان در آبادان. از اینکه نگذاشته اند باخارج هیچگونه ارتباطی برقرار کنند و ملاقات کنند ای داشته باشند. از اینکه در اطراف خود صاحب وجدان اجتماعی نیافته اند که با آنان وارد مذاکره شود.

و خواستهائی داشتند. آزادی فوری و بی قید و شرط تضمین و اجازه فعالیت سیاسی. استردادشان در آبادان که وسیله کمپنه ضبط شده است (یعنی محلی که متعلق به اداره فرهنگ و هنر آبادان بوده است واقع در محله کفشه آبادان، خیابان کارگر و آنان در روزهای پس از انقلاب برای ستاد خود ضبط کرده اند). استرداد وسایلی را که در هنگام دستگیری از آنان وستانشان ضبط شده است (یعنی چهار قبضه تفنگ ۳۲، یک قبضه مسلسل دستی یوزی - ۸ قبضه اسلحه کمری و وسایل حمله و دفاع کمری - نزدیک به بیست نارنجک دستی - وسایل داروخانه و کتکهای اولیه - ماشینهای تاپ و تکتیر اعلامیه ها و بیانه ها و سایر وسایل خصوصی و خواب) و در آخر تطهیر و محکوم کردن عوامل و عناصری که ماهه برخورد و دستگیری آنان شده اند.

در زندان می گفتند: تحریکات علیه ما از سیزدهم فروردین شروع شد با انتشار شایعات در شهر. روز سیزدهم به در یکطرفه در صحرای آبادان مشغول قمار بازی بودیم به ضرب گلوله کشته شده است. در شهر شایع کردند که عناصر چپ اورا کشته اند. ما دنبال قضا را گرفتیم تا تحقیق کنیم بعد از چند روز دختر داتی مقول را به بیمارستان بردند که از غصه بیخوش بود و وسیله ای شد برای تحقیق. فهمیدیم یکی از افراد وابسته به شیخ عیسی عضو کمیته قمارباز را کشته است. خانواده مقول یک خانه و مستمری حق السکونت گرفته اند. دشمنان ما از این سکوت استفاده کرده اند و شایع کرده اند که عناصر دست چپ اورا کشته اند.

بعد از پیروزی انقلاب و فرار شاه مادرشهرانی که سابقا فعالیت داشتیم، فعالیت خود را عثی کردیم. در آبادان هم ستاد را تشکیل دادیم. بارئیس شهربانی، با آیت اله دهشتی و آیت اله جسی رئیس و معاون شورای انقلاب شهر ملاقات کردیم و منظور از فعالیت خود را در شهر گفتیم که: در هر جا فعالیت ضدخطی وجود دارد ما هم مبارزه می کنیم. قرار شد مسئولیت انتظامات داخل ستاد بماند و مسئولیت خارج با آنها و اگر مشکل پیش آمد به آنان مراجعه کنیم.

در کمیته های انقلاب قدرت توزیع شده بود و این توزیع قدرت متناسب نبود مردم مسئول و متعهدی در کمیته ها بودند ولی کم کم اهرمهای قدرت به دست قشرها و مردم متعصب و مخالف بپازادی افتاد.

هر روز علیه ماتریکی می شد و شایعه های در شهر می پیچید. در مورد تحصن دیپلمه های بیکار و کارگران پروژه ای بیکار که از ماسکاری خواستند و ما هم کرده ایم ما به وسیله عناصر قشری و بورژوازی شهر

خوشبختانه هفته گذشته چهل و دو نفر از چریکهای فدائی خلق و طرفدارانشان از زندان قصر آزاد شدند و جریان واقعه حقانیت قسمتی از منحل یادداشت های مرا که هفته پیش نوشته بودم ثابت کرد. مثلاً در این مورد که وزیر دادگستری عامل توطئه علیه آنان نبوده است. یک گزارش هم با امضای سه نفر از اعضای هیئت تحقیق و همسفران من در روزنامه ها منتشر شد. این که چرا امضای من پای آن ورقه نبود ناچار نمودار تفاوت سلیقه های جزئی در تنظیم گزارش تحقیق است. وارد جزئیات این تفاوت سلیقه نشوم. من چون وکیل دادگستری نیستم احساس نمیکنم که از موضع وکیل مدافع یک گروه و طرف دعوی گروه دیگر چیزی بنویسم. اگر چه ما را هادان روش دسته ای و مخالف روش دسته ای دیگر باشم میخواهم در تحقیقی اینچنین طرف هیچیک را نگیرم. گزارش خود را به جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر نوشته ام و در انتهای آن نتیجه گرفته ام که چریکهای فدائی خلق هم مثل هر گروه ایرانی دیگر حق تبلیغات و فعالیت مشروع سیاسی در همه جای ایران را باید داشته باشند. به هزار و یک دلیل و اولین دلیل حق مسلم آزادی بیان و آزادی عقیده و آزادی اجتماعات. اما به اندازه ظرفیت یک آدمیزاد کوشش کرده ام که اولاً گرفتار عواطف و احساسات شخصی نشوم. ثانیاً از هیچ سند و مدرک و مصاحبه ای آن قسمت را که به سود یکطرف است مورد استفاده قرار ندم و قسمت دیگر را فراموش کنم. ثالثاً تناقض و تضادی در گزارشم نباشد. مثلاً اگر می نویسم فلان دسته در حال تحصن اعتصاب غذا کردند و در اثر آن به حال اغماء افتادند و به بیمارستان منتقل شدند. در سطور بعدی و بلافاصله نویسم که روز بعد عده ای با چوب و چماق و زنجیر به محل تحصن ریختند و آنانرا مضروب کردند و از صحنه راندند تا برای خواننده این سوال پیش نیاید که اگر متحصنین را به علت اعتصاب غذا و اغماء به بیمارستان برده بودند پس مهاجمین به چه کسانی حمله کردند. در آخر اینکه نخواستیم با گزارش خود عده ای را چنان برانگیزیم که احساسات جاهل اشتباهات بدهی شوند. آن گزارش را هم منتشر نکردم چون ما به دنبال یک کار تحقیقاتی رفته بودیم و نه تبلیغاتی. و این که اینجا می نویسم سفر نامه است و شرح سیر و سلوک امیدوارم در آن گزارش بی غرض مانده باشم و آنچه را که شرط بلاغ است گفته باشم. در حالیکه در معاشرت چند روزه با دوستان همسفر و همکار موقت در پانجمه که آنان هم انصافاً در حفظ بی غرضی و هواداری از آزادی کوشش میکنند و رنج همسفری با من را به همین شوق به تن خورند.

چند نفر زخمی شدند. سر یکی از رفقا شکافت. از جمله فرید مطوری و گل پز و علی یاری زخمی شدند و به بیمارستان رفتند. علی یاری در هنگام کتک زدن مافیاد می کشید. «افتخار می کنم که فاشیست هستم. یکی دیگر از افراد ستاد عشایر عرب را هم در میان حمله کنندگان شناختم. اسمش «کامی» است. دیگران هم هستند که علیه ماتریک می کنند. لومین ها، بورژواها، باجگیرها و عوامل رژیم سابق. از قبیل حاجی ذغالی، حاجی زری باف و حاجی هاشمی و دیگران.....

مرا پس از آنهمه شکنجه پیش آقای زرگر دادستان انقلاب آقای صیباغیان باز پرس بردند. انتظار داشتیم آقای زرگر با سابقه آشنائی پیشین اگر علیه ما خبری بود مرا مارا بی خبرنگارانه از ما جواز سلاحها را می خواستند و اظهار می کردند که باید وسایل چاپ و تکتیر و سلاحها را تحویل می دادیم. گفتیم که مقداری از سلاحها و داروخانه را از قبل داشته ایم. تهیه کرده بودیم برای مبارزه با رژیم سابق. بقیه سلاحها و اثاث را هم در جریان انقلاب مصادره کرده ایم.

به ما اتهام خرید اسلحه قاچاق و حمل آن به گسکاروس رده اند. حتی برای این کار و پرونده سازی مقیمه چینی هم کرده بودند که هوشیار بودیم. دو نفر پیش ما آمده بودند برای فروش تعداد زیادی اسلحه. یکی از آنها را شناختم. اسمش حمید و دانستیم که این پیشنهاد یک تله است. رد کردیم. زیرا کار ستاد آبادان قاچاق اسلحه نیست. کار ما در آنجا تبلیغ سیاسی است. اصولاً آبادان مرکز اسلحه قاچاق نیست. اسلحه از غرب می آید.

ما را پس از این توطئه ها با دستبند به تهران آورده اند و رابطه ها با همه جا قطع است.

با رفیقمان «علی» در هتل آبادان نشستیم و بودیم و چای می خوردیم و گپ می زدیم. معلوم اتانم از آنچه خوانده بودیم و شنیده بودیم همینجا بود میخواستیم بدانم کجائیم؟ شهر در چه حال است؟ روحیه مردم چیست؟ در چه اوضاع و احوالی چنین اتفاقی ممکن است بیفتد و به سکوت بگذرد؟ کم کم سوئالهای خود را میگردم و جواب می شنیدم.

رفیقمان «علی» داستان تحصن کارگران بیکار را مطرح کرد و دیپلمه ها را کم و بیش همان بود که شنیده بودیم. حمله به ستاد چریکها را مفصلاً گفت. او هم از لومین ها و بورژواها و باجگیرها و همسفران رژیم سابق دم میزد که در توطئه شرکت داشته اند. معجزه گاری را نمانده رشیدیان را، و علی محمدی را که زورخانه دار و نماینده شبان بی مع بود است و علی یاری و حاجی ذغالی و حاجی زری باف را و حاجی هاشمی را که این سه نفر آخر از بازار پانند و بورژواها را مقادیر مقابل حرکت متری و صحرک در توطئه ها.

از ترکیب اجماعی شهر پرسیدم. گفت که عشایر عرب مسلح شده اند. اسلحه به وفور از راه دریا وارد میشود. چندی پیش دو تظاهرات وسیع بوده است به پشتیبانی از شیخ طاهر (آیت الله شبیرخانی) که در آن تیراندازی فراوان شده است. وجود چریکهای فدائی برای ایجاد تمایل و مقابله با حرکات ارتجاعی لازم است.

از کارگران پرسیدم. گفت: کارگران نفت غالباً تبدیل به بورژوا شده اند. یک خانه شرکت نفتی دارند و صیقل و تله و یوزبونی و گاهی اتوموبیلی. سایر کارگران را میشود سازمان داد. سایر کارگران؟ مثلاً کارگران فصلی و پروژه ای را هم امروز اجماع کارگران بیکار را تشکیل میدهند. می دانی که عده ای از آنان کارگران مقاطعه کاران خارجی هستند بابت کارهای تخصصی یا مقاطعه کاران داخلی که کارها را نیمه کاره گذاشته اند و رفته اند اینجا تعارضی هست دسته ای مقاطعه کاران که با دستگاه سابق زود پند داشته اند و دسته ای خارجی. در حال حاضر هر کدام برگردند بر حسب عاملی بیکانه و وابسته به آنها چینی می بقیه در صفحه ۶

تحریکاتی شد. برخوردهای سطحی پاماکم نبود و محیط متشنج ایجاد می کرد.

پیش از روز واقعه یعنی ۳۱ فروردین کم و بیش دانستیم که محل ستادها و افراد ما را مشخصاً بمانشهایی کمیته شناسائی می کنند. در روز ۳۱ فروردین سرگرم تدارک بودیم برای برگزاری روز یادبود ۹ تن از فدائیان خلق که ناگهان به ستادها حمله کردند. پیش از صد نفر نبودند با چوب و چماق و قمه آمدند. بقیه همه بودند و تماشایی می گفتند از اهواز آنها را آورده اند. عده ای را شناختم. معجزه گاری وحشی ترین حمله کننده بود نمی دانیم معجزه چرا؟ از چندی پیش معجزه به سراغ مامی آمد. مخلص یکی از همه های مانده بود و به سازمان چریکهای فدائی سمپاتی داشته. آن روز با قمه آمد و بود و می خواست همه را بکشد. گویا به او پول داده اند و او را خریده اند. جمع جلوی ستاد ما آمدند ابتدا شمار علیه سازمان دادند. بعد شروع به سنگبارانی کردند. علی یاری که لومین است و باجگیر باره کردن سینه پیرامن خود مردم را تحریک کرد تا به ما حمله کنند. علی محمدی هم بود. این علی محمدی زورخانه دار است. نماینده باشگاه شبان بی مع در آبادان بوده و حالا رئیس یکی از کمیته هایش. رشیدیان هم یکی از محرکین بود که لومین است و باجگیر و خرده بورژوا.

از حمله به متحصنین در شهرداری و اخراج آنان می

و تضمین وحدت رویه قضایی، باز می دارد پس، چه بهتر که این بدعت های ناروا از بین برود و آن دیوان تنها به امور قانونی رسیدگی کند و از سنگینی بار وظایف آن کاسته شود. درخواست های اعلامیه دافوس در امور کیفری را نیز، مانند دعوی حقوقی، می توان در صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم قرار داد و بدینسان از ضرورت دخالت دیوان کشور در امور ماهوی کاست.

با رعایت این اصول و رعایت به شخصیتها و هویت قاضی و هویت رویه قضایی می توانی دادگستری را از حالت رکود خورل کونی نجات بخشید. توفیق در این راه وابسته به استقامت حکومت و نظم و انضباط است که امیدواریم همراه با یکدیگر انجام پذیرد و به اضطراب و انتظار کونی پایان بخشد.

آرایش یا پیرایش؟

بقیه از صفحه ۲

می توان سرنوشت ناتوان را بی اهمیت تر از توانگر شناخت؟

در دعوی کیفری، این درجه بندی ساده تر و عادلانه تر انجام می پذیرد ولی در دعوی حقوقی یافتن ضابطه دشوار است. پس، بجای افزودن بر بهای خواسته آراء فرجام پذیر باید از تنوع و گسترش وظایف دیوان عالی کاست. در اصلاحات جدید دیوان کشور به صورت یک دادگاه ماهوی درآمده است و این امر دیوان عالی را از وظایف اصلی خود یعنی نظارت بر اجرای درست قوانین

۱۳ - باید توجه داشت که یک درجه کردن رسیدگی ماهوی بر تعداد پرونده های دیوان کشور بطور مسلم خواهد افزود. تمیز بین دعوی مهم و بی اهمیت بر مبنای ارزش خواسته و محکوم به و محدوده ساختن رسیدگی تمیزی به دعوی مهم نیز، اگر راه اقراط بیوید با روح اسلام و عدالت مابینت دارد. عدالت را تا سر حد امکان نباید از کسی دریغ داشت. برای آنکه بضاعتی ناچیز دارد، دعوی کم اهمیت همان اندازه مؤثر است که دعوی مهم برای توانگران. پس، با چه منطقی

جثاتی، تضاد پیوجه و نامطلوبی است که با یکسان شدن هر دو دافوسی از بین می رود.

ب - فر امور حقوقی، هر چند که آماری در این گونه امور نداریم، گمان من این است که بیش از ۷۰٪ پرونده ها در مرحله پژوهش تأیید می شود و گسیخته شدن ۳۰٪ از بقیه نیز به دلیل اختلاف در تفسیر و اجرای قوانین است که نقش در دیوان کشور می تواند همان نتیجه را بدست دهد. با متعده شدن دافوسان نیز تا اندازه ای امکان تقویت حق و اشتباه از بین می رود. بنابراین، فایده دو درجه بودن رسیدگی ماهوی به اندازه ای در برابر زبان های آن ناچیز است که به آسانی می توانی از آن گذشت. به ویژه، که با افزودن پاره ای از اشتباه های بین بر موارد اعلامه دافوسی و گاه نقش در دیوان عالی ممکن است از زمین این تغییر

خستگی امام یک اعلام خطر است

دفتر امام اعلام کرد که ایشان یک هفته از ملاقات معنورند. و خواسته بود که ملاقاتهایشان یک هفته به تعویق افتد. ظاهر خبر این بود. اما این خبر می تواند معنایی هم داشته باشد؟ در این دو سه ماه اخیر، این دومین بار است که امام یک هفته غایب می شود. این چه معنایی می تواند داشته باشد؟ ظاهر اخیر می گوید به علت خستگی. و ظاهر حال نشان می دهد مردی است در آستانه هشتاد سالگی و از اما خستگی پذیر. اما من می خواهم سخت گیری کنم. و اینقدر آسان طلب، از یک اعلام خطر جدی، که برای بار دوم و در طول دو ماه ابراز می شود نگنم.

از همین لحظه بحث، می پذیرم که ممکن است اغراق کنم. و مساله را، بزرگتر از آنچه هست نشان دهم. قبول. اما مساله خستگی امام، با قهر من و تو از عیالمان یا شغلمان یا دوستانمان، فرق دارد. ما پس از دوسه بار قهر و اشتی سرانجام یکی از دو شیوه زیر را می پذیریم: یا

۱- پس از چند بار تمرین جدایی و قهر، از همسر، از شغل و از دوست و علاقه مان برای همیشه می بریم و نتایج مصیبت یا فلاکت باران را، به تنهایی - و در طول یک زندگی فردی تمکین می کنیم.

۲- پس از دوسه بار قهر و جدایی های موقت، می بینیم طاققت جدایی نداریم. دندمان نرم می شود و چشمان کور و به واقعیت - هر چند هم خیر - بگردن می گذاریم.

راه سومی می شناسی تو؟ اما غیبت امام - من این توی زیج رفتن را اینطور تعبیر می کنم - قهر دیگری است. فقط قهر یک رهبر نیست. قهر تنها رهبر است. می گوئی من اغراق می کنم؟ نشان بده یک فرد یا یک گروه روشنفکر را - در این بیست سال گذشته و تجربه شخص خودت و نه تاریخ - که توانسته باشد این کشتی شکسته را، برای یک لحظه، یک ساعت، یک روز و یک ماه به ساحل نجات رهبری کرده باشد.

معتزضه بگویم و بگنم که جامعه ما یک کشتی است. یک کشتی پر ثقیه و سوراخ یک

انقلاب نه هنوز پیروز شده است و نه تمام.

من و تو کسی را به جای امام سراغ داریم؟ اگر نداریم و اگر به انقلاب معتقدیم چرا با تنگ نظریهای روشنفکرانه یا برخورد های قشری و فاقد روح زمان چرخ انقلاب را از حرکت می اندازیم؟

نویسنده: شمس آل احمد

صمیمانه ارزو داریم به ساحل نجات برسیم، خیال نمی کنم کسی معارض و مخالف ما باشد. در اینکه دریا پر طوفان است و پر خطر، در اینکه کشتی شکننده و وور شکسته است، خیال نمی کنم با هم مخالفتی داشته باشیم. در اینکه ما همه از مرگ و نیستی می ترسیم، در اینکه ما همه آرزوها داریم برای حیات و زندگی و مسئولیت هایی داریم که انجام شده است، و نیاز مندیم که زنده باشیم، خیال نمی کنم با همدیگر تضادی داشته باشیم.

در اینکه این احوال دیروز و پریروز ما نیست، احوال سال ها، صدها سال و هزاران سال ماست، خیال نمی کنم تردیدی داشته باشیم. در اینکه ما آرزومند و عاشق زندگی هستیم، و اگر به پیشواز شهادت می رویم به علامت هر چه زودتر به زندگی جاوید پیوستن است، خیال نمی کنم کسی - اگر متصف باشد - حق دارد یا حق داشته باشد ما را - شیفته زندگی - سرزنش کند.

در اینکه ما روشنفکران، لباسهای گونه گونی به تن داریم - گروهی ملبس به عبا و عمامه، گروهی ملبس به کت و کراوات و گروهی ملبس به اونیرم نظامی و نشان و کاسکت - خیال نمی کنم

کشتی نه تنها شکسته، که ورشکسته. به هر بدنه اش، سوراخها و دریای حوادث، اقیانوسی است بی مرز و ساحل. و خطر طوفان و گرداب و نهنگ ها، هر لحظه در پیش. و ما ۲۵ میلیون آرزومند و امیدوار، محبوس در این کشتی. و یاباری از آرزوی ساحل و کرانه بردوش. و خیال کن ازاد در ابراز رای و عقیده. اما یکسره، هر چه هستیم، دریاندریده و ناخدایی نکرده. چه بایدمان کرد؟ می توانیم هر ساعتی، سکان را بدست کسی بسپاریم؟ اگر قبول داریم همه باید با غریبه ایم، اگر قبول داریم بیشتر از یک تن - در میان جمع ما - با دریا آشنایند، حق داریم هر ساعت و هر روز و هر هفته حادثه، سکان داری را، از فردی تازه بخوابیم؟ و او را، چون توفیق نیافته یک روزه ما را به ساحل نجات برساند، مورد ایراد قرار دهیم و کسی دیگر را به جایش برگزینیم؟ آیا این به معنای سرگردانی و مالتیستی در اقیانوس حادثه نیست؟

چه باید بکنیم؟ دردمان چیست؟ و راه علاجان کدام؟ در اینکه ماهمه، از هر گروه و جمعیتی، در لباس اهل عمامت یا در لباس اهل تکل و کراوات،

تناقضی در پندار داشته باشیم. پس از چیست که اینقدر سرگردانیم؟ اینقدر بی تابیم؟ اینقدر هفت ماهه ایم؟ اینقدر به همدیگر پر خاشی کتند ایم؟ اینقدر با چماق های تکثیر ویژه خودمان همدیگر را می گوئیم؟ من به تو گویم آخوندا و تو به من می گوئی لامصب بی دین! و هر دو به ارتشی می گوئیم میلیتاریست! و او به هر دو ما بگوید: راسپت!

و آنوقت درچه لحظه ای؟ در لحظاتی که کشتی ورشکسته. دریا، موج. و خطر در پیش. و ساحل دور از دسترس. و ناخدا خسته. ناخدا، خسته از چه؟ از نافرمانی ماناویان. از تردید و بی تحملی ما ناخدا یکم و دوم و سوم و هزارم ها. مایی که خیال می کنیم زیر آسمان باز شده است، و ما پرزگواران از بهشت عدن، نزول اجلال کرده ایم به کره خاکی زمین! و این وظیفه دیگران است که ما را بردارند و توی طبق بگذارند و در چهار سواها حلوا حلوا بگویند! ما روشنفکرانی که به پسمان می گوئیم نیا همراه ما که بو می دهی! ما روشنفکران که سرمان را انقدر بالا گرفته ایم که فاصله بنایزه به دماغمان نرسد! ما روشنفکران - روحانی و غیر روحانی - بی تحملی که هر صنف از صنف دیگر حذر می کنیم مبادا گردی به قبايمان بنشیند.

برادرم جلال آل احمد، در طول پانصد صفحه رساله روشنفکران، این را با منطقی قابل هضم، اثبات کرده است که تا انتشار روحانی و غیر روحانی روشنفکران نپذیرند که از یک ابشخور تغذیه کرده اند و ذاتا یکی هستند، همواره - و در طول تاریخ چند هزار ساله مان - اسیر دست صاحب زور و زور بوده اند! و هرگاه - و این لحظات که انات کوتاهی از تاریخ را در بر می گیرد - این دو فرقه از روشنفکران با یکدیگر متحد شده اند، هر صاحب زر و زوری را اسیر و مهار خود کرده اند.

تاریخ را، قبل از من و ما، تعریف کرده اند به: ۱- جنگ طبقات. ۲- جنگ اقوام.

بقیه در صفحه ۷

توجیه و سیله بد با هدف خوب؟

یک جاسوس دوجانبه برای گرفتن چه چیزهایی، چه چیزهای دیگری را در معامله دوجانبه از دست می دهد؟

آیا طرفداری فلان حزب از دولت انقلاب و رهبری انقلاب طبق این شیوه اخلاقی خود تاکتیک محض و مصلحت روز نیست؟ یعنی نه از روی عقیده بلکه از جهت مصلحت نظام به توافق کردن تا روزی که مقتضیات این توافق منتهی شد آنگاه مخالفت را علنی کرد.

ما عقیده داریم آنچه که ایدئولوژیها و مسلک ها را از درون خالی و پرچ می کند همین مصلحت گرائی است. وقتی حزبی و رهبرانی به خیال خود برای هدفهای خوب استفاده از وسایل بد را مجاز بدانند در حقیقت گام اول را در راه انحراف یعنی تضعیف کامل هدفهای خوب برداشته اند. زیرا در این راه میتوان با دشمن بند و بست کرد و دروغ گفت و هر مخالفی را با تهمت و افترا لجن مال کرد. و هنگامی که این تاکتیک ها به شکست انجامید به آسانی خطا و اشتباه را دلیل آن قلمداد کرد.

حزب هم مثل یک انسان وقتی دچار مصلحت گرائی شد ناچار انجام هر کاری را برای مقاصد و مصالح خود مجاز می داند. یعنی همان بازی قدیمی که: هدف وسیله را توجیه می کند.

اما ما اعتقاد داریم که هدف خوب هرگز نمیتواند وسیله بد را توجیه کند. یک حزب اگر اساسی و پایه اخلاقی اعتقادش بر این اصل نباشد چاره ای جز قبول دروغ و تهمت و دغلکاری و جاسوسی و ناچوانرزی به عنوان وسایل موثر کار حزبی ندارد. اگر هدف غلطی و نهائی ما نابودی این خصوصیات اخلاقی از جامعه و از فرهنگ و رسوم است. اگر ما می خواهیم کار خلاق و راستگویی و درستکاری را جایگزین ظیفی گری و فساد و دروغ و دغلکاری کنیم چگونه می خواهیم از راه دروغ و افترا و تهمت و جاسوسی و مصلحت گرائی به این هدف برسیم؟

وقتی مصلحت ایجاب می کند دکتر مصدق را عامل امپریالیزم و نوکر ارتجاع بدانیم وقتی که باز مصلحت ایجاب کند بگوئیم ما اشتباه کرده بودیم و دکتر مصدق عامل امپریالیزم نبود.

وقتی افراد یک حزب بر طبق مصلحت بتوانند دروغ بگویند و بر طبق مصلحت همکاران خود را لو بدهند و بر طبق مصلحت از انتشار مقالات آزاده خراشان و مبارزان واقعی در روزنامه جلوگیری کنند و بر طبق مصلحت اخبار را بر ضد دولت انقلاب تحریف کنند و بر طبق مصلحت حزیشان طرفدار انقلاب اما افرادشان در مشاغل حساس بر ضد انقلاب باشند در این صورت آیا حزبی که متشکل از افراد است برای هدفهای خوب با مصطلح خود را از دست زدن به وسایل بدمنع می کند؟

وقتی فرد حزبی طبق دستور حزب نقش جاسوس دوجانبه را بر عهده بگیرد خود حزب چگونه از این نقش تبرا می جوید؟

وقتی برای فرد طبق دستور حزب دروغگوئی و دغلکاری و جاسوسی بعنوان مصلحت مجاز است آیا برای حزب مجاز نیست؟

در گذشته از اعضای فعال حزب کذاتی و در حال از با فضیلت ترین مبارزان و مخالفان صدر رژیم استبدادی در محیط روزنامه بودند. اگر همکاری مصلحت گرایانه با ساواک میتواند همه دغلکاریها و رذالت های اخلاقی را توجیه کند در اینصورت باردیگر مسئله هدف و وسیله مطرح می شود. در این مسئله تردیدی نیست که نیربدا دشمن با سلاحی شبیه سلاح او بظاهر منطقی جلوه می کند. اما این ظاهر منطقی در باطن چیزی جز توجیه وسیله از سوی هدف نیست.

اگر دشمن دغلکار و دروغگو و تهمت زن جاسوسی و فریبکاری و دروغگوئی را در جهت کار خود که از اصل فاسد است مجاز بداند آیا مانیز در مقابل با او باید به بهانه رسیدن به هدفهای خوب استفاده از همه این وسایل بد را جایز بشماریم؟

مثلا اگر به مذهب و اخلاق مذهبی از اساس وطنی تفکر خود اعتقاد نداریم برای مصلحت و حفظ وضع خود در محیطی مذهبی چنین زانمود بکنیم که ما نیز از معتقدان مذهبی هستیم؟

یکی از احزاب انتساب یکی از روزنامه نویسان را به ساواک با اعلامیه ای به این مضمون توجیه کرده بود که روزنامه نگار موصوف بدستور حزب و برای مقاصد اطلاعاتی در ساواک رخنه کرده بود یعنی عضویت او در ساواک فرع بر عضویت او در حزب بوده است و در این راه خدمات مهمی هم انجام داده است.

عضویت در ساواک بدستور حزب مسئله ای نیست که با توجه به اوضاع و احوال عمومی جامعه و خلیقات خصوصی افراد آن در دورانی از فساد و خفقان با یک اعلامیه توجیه شود.

فردی که بدستور حزب عضویت در ساواک را می پذیرد برای حفظ ظاهر و جلب اعتماد باید به ساواک خدمت کند یعنی نقش جاسوس دوجانبه را به پذیرد.

بازی در نقش جاسوس دو جانبه اگر یک طرفش مصنوعی و طرف دیگرش حقیقی باشد احتیاج به قدرت اخلاقی و جرات و شهامت فوق العاده ای دارد زیرا بازی در این نقش، باید آنچنان با مهارت انجام گیرد که اطلاعاتی که این شخص به ساواک می داد و با اعطالی که بدستور ساواک انجام می داد موجب لطمه زدن به وضع مخالفین و یا تضعیف عمومی جریان مبارزه نشود. آیا وجود قدرت اخلاقی فوق العاده در آقای ایکس و ضرورت زدن بازی در این نقش به افراد و جریان مخالف رژیم برای حزب کذاتی ثابت شده است. آنچه که ما شنیدیم و میدانیم چنین احتمالی را بکلی نفی می کند. اثری که اهای ایکس از نوع و کیفیت کار خود در محیط روزنامه باقی گذاشته است چیزی جز فساد و دورویی و لطمه زدن به همکاران با فضیلت و روشنفکر و مترقی و مبارکی را با محافظه کارترین و آلوده ترین عناصر نبوده است.

ما این حرف را از قول کسانی می زنیم که خود